

حقوق بشر در فلسطین اشغالی: تاریخچه و سیاست یک جنبش

لیزا حجار*

ترجمه: داود کیانی**

۱۶۹

مقدمه

برای فهم تاریخچه و جایگاه جنبش حقوق بشر در فلسطین اشغالی^۱ لازم است ابتدا وضعیت و جایگاه قانون را در این مناطق به دقت مورد توجه قرار دهیم، چرا که در حقیقت، حقوق، مجموعه خواسته‌هایی است که در سایه قانون تعریف و تدوین می‌گردد. در حقیقت، پس از آنکه مجموعه حقوقی برای شهروندان تعریف گردید، سرپیچی از آنها، حکم نقض قانون را خواهد داشت؛ قانونی که با منع اقدامات تلافی جویانه، زمینه را برای رشد و شکوفایی این حقوق فراهم می‌نماید. از این رو، منظور از جنبش حقوق بشر، مجموعه خواسته‌هایی است که منبعث و برانگیخته از قوانین است. اگر چه، حقوق بشر به طور رسمی پس از جنگ جهانی دوم و از طریق انتشار شمار قابل توجهی از اسناد نوین بین‌المللی تدوین گردید، اما از دهه ۱۹۷۰ جنبش بین‌المللی حقوق بشر پدیدار گردید. تاریخچه حقوق بشر در فلسطین اشغالی، جلوه‌ای محلی از این روند جهانی است. جریان حقوق بشر، مشتمل بر طیف گوناگونی از تدابیر و راهبردهایی (مانند نظارت، تهیه گزارش، حمایت و اقامه دعوی) است که هدف از آنها

* Lisa Hajjar, "Human Rights in Israel/Palestine: The History and Politics of a Movement," *Journal of Palestine Studies*, Vol. xxx, No. 4, Summer 2001, pp. 21-38.

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی قم
فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال پنجم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۶۹-۱۹۸.

ترویج و پیشبرد حقوق بین الملل است. استفاده از قوانین حقوق بشر، به منظور مقابله با دگرگونی در وضع موجود، مستلزم بهره‌گیری اساسی و راهبردی از متن قانون جهت مشروعیت بخشی به تلاشهای ضد برتری جویانه است. این جریان، کاملاً با توجه به اقدام اسرائیل در اشغال کرانه باختری و نوازه غزه، به عنوان محور درگیریهای گسترده فلسطینی‌ها با اسرائیل صدق می‌نماید.

حقوق بشر در فلسطین اشغالی

بر پایه یک سطح تحلیل، وضعیت جاری در فلسطین اشغالی و مسایلی که موجب تداوم مبارزه میان فلسطینی‌ها با اسرائیل شده است، رفته رفته خود را تحت پوشش رویکرد حقوق بشر قرار می‌دهند. نظر به اینکه اسرائیل به عنوان یک دولت مستقل و دارای حاکمیت، تابع موازین تعیین شده در قوانین بین المللی حقوق بشر است و نیز از آنجا که حق تعیین سرنوشت در قوانین و کنوانسیونهای بین المللی، آشکارا مورد تأکید و حمایت قرار گرفته است، در نتیجه، تقاضای فلسطینی‌ها برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت و دیگر حقوق فردی و ملی را باید خواسته‌هایی قانونی شمرد. اما بر پایه یک سطح تحلیل دیگر، مجموعه ترتیبات و پوششهای سیاسی در فلسطین اشغالی، اجرای قوانین حقوق بشر را در این منطقه محدود می‌سازد. در نظم پسا استعماری مفروض حقوق بشر، حاکمیت و حق تعیین سرنوشت، دو عنصر مکمل یکدیگرند، حال آنکه نظم سیاسی کنونی، نظمی شبه استعماری است. این چارچوب، خود از وجود یک اختلاف بنیادی در حقوق بین الملل خبر می‌دهد: تضاد (بالقوه) میان حقوق دولتها و حقوق بشر. حاکمیت به عنوان جلوه‌ای از حقوق دولتها، اصلی سیاسی - حقوقی است که دولتها را از حق حکمرانی برخوردار می‌نماید. در داخل کشور، این حق از طریق توانایی دولتها در تأمین منافع مردم تحقق می‌یابد. در سطح بین الملل نیز حاکمیت، یکی از اصول حاکم بر روابط میان دولتهاست که از طریق به رسمیت شناختن حق خودمختاری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، توسط دولتها تجلی می‌یابد.

اختلاف موجود در اینجا این است که حقوق بین الملل از یک سو حق تعیین سرنوشت

را به عنوان یک حق جهان شمول به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر، از حقوق دولتها در امر حکومت داری و از جمله تنبیه و مجازات آن عده که مخالف اقتدار و مرجعیت آنها شده‌اند، حمایت می‌کند. تعیین چنین امتیازات و اختیاراتی برای دولتها از عناصر بنیادین اصل سیاسی - حقوقی حاکمیت به شمار می‌آید. بر این پایه، نظم حقوقی بین الملل، نه تنها فاقد توانایی لازم جهت رفع تعارضهای میان دو اصل تعیین سرنوشت و حاکمیت دولتها است، بلکه همچنین تفسیر حقوقی آن نیز تبدیل به یکی از عرصه‌های اختلاف در نقاطی شده است که هنوز مرز میان دولتها و ملتها هماهنگی زیادی با یکدیگر ندارند.

فلسطین اشغالی، نمونه سرزمینی است که در آن شاهد اختلاف میان مرز قدرت سیاسی با حریم خواسته‌های ملی هستیم. با این حال، این سرزمین از جنبه‌های دیگر، وضعیتی استثنایی دارد، زیرا حاکمیت اسرائیل بر کرانه باختری و نوارغزه، حاصل نوعی قهر و چیرگی نظامی است. در واقع، هر عمل اشغال گرانه چون وضعیت جنگی را به آتش بس می‌کشاند، هم موقتی است و هم آشکارا با قوانین بین المللی متعارف/هنجاری دولتها متفاوت می‌باشد. اشغال نظامی، تحت هر شرایطی که باشد نمی‌تواند برپایه آن، میان حاکم و محکوم، شاهد روابط متقابل سیاسی و رسمی بود. در حقیقت، دولت اسرائیل، نه هرگز ادعا نموده است و نه کوشیده است که به نیابت و نمایندگی فلسطینی‌ها در سرزمینهایشان حکمرانی نماید. این دولت، تنها خواستار حکومت بر آنها - مادام که وضعیت اشغال ادامه دارد - بوده است، که آن هم در صورت رسیدن به یک توافق نهایی از سوی دو طرف درگیر، درباره تعیین مرزها و صلح دائمی، پایان خواهد پذیرفت.

برپایه کنوانسیونهای چهارگانه ژنو (۱۹۴۹)، به عنوان کنوانسیون پیشرو در این زمینه، هرگونه عملیات اشغال نظامی، تابع حقوق بشر دوستانه بین المللی است. بر این اساس، اشغال گران، باید این وضعیت حقوقی را به منزله یک حاکمیت دو فاکتو پذیرا باشند. از جمله امتیازات دولت تحت اشغال، اقدامات و ترتیبات ضروری است که به منظور تأمین نظم و امنیت انجام می‌پذیرد. علاوه بر این، این حقوق بشر دوستانه برای شهروندان سرزمین اشغال شده نیز امتیازات ویژه‌ای قابل شده است، هر چند که در چنین شرایطی تا هنگام به پایان رسیدن

اشغال و حل مخاصمات، کاربرد اصل حق تعیین سرنوشت نیز به حالت تعلیق در می‌آید. با این حال از همان آغاز در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه، شاهد بی‌توجهی عمده‌ای به دستورالعمل‌های حقوق بین‌الملل حاکم بر عملیات اشغال نظامی بودیم. دولت اسرائیل با بی‌اعتنایی به جایگاه خود به عنوان یک اشغال‌گر موقت، مدعی شد که وضعیت سرزمینهای تحت اشغال، خود مسئله مورد مناقشه است.^۲ بنابراین، دولت اسرائیل، صلاحیت کنوانسیونهای چهارگانه ژنوا به عنوان یک سند رسمی قابل اجرا در این زمینه رد نمود.^۳ هدف اسرائیل در نپذیرفتن قابلیت اعمال این کنوانسیون، بازگذاشتن نوعی احتمال دست‌اندازی به (بخشی یا همه) سرزمینهای اشغال شده برای خود بود.

عامل مهمی که موجب شده است اسرائیل این چنین به تفسیر حقوق و خواسته‌های خود درباره سرزمینهای اشغالی بپردازد، نبودن دولتی از جانب فلسطینی‌ها است؛ وضعیتی که به لحاظ حقوقی، نقش چشمگیری در فرآیند سیاست‌گذاری اسرائیلی‌ها داشته است. در حقیقت، اسرائیل با محدود کردن صلاحیت حقوق بشر دوستانه بین‌المللی به حقوق و تکالیف دولتهای مستقل (اعضای بلندپایه امضاکننده)، چنین استدلال کرد که فلسطینی‌ها نمی‌توانند حاکمان قانونی کرانه باختری و نوار غزه باشند، زیرا در حقوق بین‌الملل، قانونی وجود ندارد که به رسمیت شناختن حاکمیت یک گروه «غیردولتی» یا هر گروهی که خواهان یک دولت از پیش «معدوم» در سرزمینهای تحت محاصره شده باشد را خواستار گردد. از آنجا که اسرائیلی‌ها، تلاش فلسطینی‌ها در ایجاد یک هویت جمعی ملی برای خود در کرانه باختری و نوار غزه و نیز پافشاری آنان در احقاق حقوق خود را، تهدیدی جدی علیه امنیت خویش فرض می‌کردند، بنابراین، اقدامات آنان را در زمره جرایم جنایت کارانه قرار می‌دادند. تاکنون جرایم قابل مجازات، علاوه بر اقدامات خشونت‌آمیز و در نتیجه بازگذاشتن دست‌شورشیان علیه مقامات سرزمین تحت اشغال، هرگونه احساسات ملی خواهی فلسطینی و نیز فعالیتهای عاری از خشونت مرتبط با زندگی عمومی را نیز در بر گرفته است. اگر چه فلسطینی‌های ساکن در نوار غزه و کرانه باختری در مقیاس گسترده از حقوق مالکیت خود محروم نشده‌اند، اما حقوق سرزمینی آنها کاملاً فردی و جزئی بوده و حقوق اقامت آنها در این

نواحی از طریق اعمال سیاستهایی چون: اخراج، مصادره و اسکان یهودیان، محدودیتهای شدید یافته است. به رغم آنکه این سیاستها، آشکارا ناقض متن و روح کنوانسیونهای چهارگانه ژنو به شمار می آیند، اسرائیل همچنان به اقدامات خود در زمینه ایجاد یک نظم حقوقی ماهرانه، جهت عقلانی و مشروع کردن حاکمیت خود بر کرانه باختری و نوار غزه ادامه داده است.

موضع گیری رسمی اسرائیل در مورد قابل اجرا نبودن کنوانسیونهای چهارگانه ژنو و سیاستهای اعمالی این کشور، با موج گسترده انتقادات جامعه بین المللی روبه رو بوده است. برپایه نوعی اجماع بین المللی دیرین در این زمینه، نخست، این سرزمینها «اشغال شده» هستند و دوم قوانین این کنوانسیون، تمام و کمال درباره این سرزمینها قابل اجرا و اعمال است. با این همه، از آنجا که هیچ گونه ساز و کار بین المللی کارآمدی برای اجرای مقررات این کنوانسیون وجود ندارد، اسرائیل به هنگام تخطی از حقوق بین الملل - دست کم در مراحل آغازین - خود را با مقاومت و مخالفت حقوقی اندکی روبه رو می دید. به هر ترتیب و به تدریج، شکاف میان حقوق بین الملل و قوانین محلی توانست جرقه ایجاد حرکتی را پیرامون آرمان حقوق بشر در این نواحی روشن نماید. مخالفت با عملیات اشغال اسرائیل، ریشه در سیستم دادگاه نظامی اسرائیل دارد.^۴ فلسطینی های با انگیزه و وکلای اسرائیلی، با استفاده از قلمرو حقوق به عنوان نوعی ابزار مقابله، کوشیدند که شیوه اجرای قدرت توسط دولت اسرائیل را اصلاح و یا دگرگون سازند. حس آرمان خواهی این عده از وکلا به دور از تجارب واقعی و حاصل از خدمت آنان در این سیستم، بارور گردید. یکی از مهمترین تغییرات به دست آمده در این زمینه، راه یافتن رویکرد حقوق بشر در مسیر فعالیت آنان بود. از همین رو، این رویکرد توانست با رجوع پیاپی به حقوق بین الملل، حقانیت حاکمیت اسرائیل در این سرزمینها را به چالش کشاند. سرانجام، این اقدامات، خود آغازگر حرکتی به سوی گسترش و پیشرفت جنبش محلی حقوق بشر در این منطقه گردیدند.

چارچوب بندی دوباره مسایل

از آنجا که فلیسیا لانگر (Felicia Langer)، به عنوان یک وکیل یهودی اسرائیل، نقش به سزا و تسهیل کننده ای در پیشرفت جنبش حقوق بشر در سرزمین فلسطین اشغالی داشته است، در خور تحسین و تمجید بسیار است.^۵ او نخستین وکیلی بود که پیشنهاد تشکیل یک دادگاه نظامی (در سال ۱۹۶۸) را به نشانه اعتراض علیه اقدام اشغال گرایانه اسرائیل مطرح نمود.^۶ در نتیجه این امر و به موازات پیوستن تدریجی سایر وکلای اسرائیلی و فلسطینی به لانگر، سیستم دادگاه نظامی به محور سازمانی تلاشهای احقاق حقوق فلسطینی های ساکن در سرزمینهای اشغالی تبدیل گردید. در حقیقت، لانگر با هموار نمودن این راه، الگوی رفتاری ویژه ای را برای نسل جوانتر وکلای اعراب اسرائیلی و یهودی پایه گذاری نمود. از جمله این وکلای توان به لیا تسمیل (Leah Tsemel)، یهودی اسرائیلی دیگر - از کارکنان اداره لانگر در سال ۱۹۷۱ - اشاره کرد. با این همه، اوایل دهه ۱۹۷۰، نه لانگر، نه تسمیل و نه هیچ کس دیگر، از تعهدات آشکار خود نسبت به حقوق بین المللی بشر سخنی به میان نیاوردند. لانگر، همچنین، تنی چند از وکلای اعراب اسرائیلی دادگاه نظامی اسرائیل را توییح کرد که در نتیجه، بسیاری از آنان شروع به ترک اداره او کردند. در حقیقت، طی سالهای نخستین اشغال، همانند وکلای فلسطینی، اهالی نواحی اشغالی، استقبال چندانی از این دادگاههای نظامی به عمل نیاوردند. در کرانه باختری رود اردن، تمامی شاغلین رشته های حقوقی به نشانه اعتراض علیه اقدام اشغال گرانه اسرائیل، ضمن رد هرگونه فعالیت در نهادهای اسرائیلی، دست به اعتصاب جمعی زدند.^۷ در سال ۱۹۶۷، از مجموع ده وکیلی که در نوار غزه خدمت می کردند، تنها چهار نفر در دادگاههای نظامی اسرائیل به فعالیت مشغول بودند و آن هم تنها به این دلیل که خانواده های افراد دستگیر شده خواستار اجرای خدمات آنان شده بودند.

رفته رفته در اواسط دهه ۱۹۷۰ برخی از وکلای کرانه باختری با شکستن اعتصاب خود که بیشتر در واکنش به فشار جامعه بین المللی بود، به فعالیت خود در دادگاههای نظامی ادامه دادند. با افزایش تدریجی شمار وکلا، شکاف عمده ای میان آنان پدیدار گردید. تعیین

موضع اصولی در مورد حمایت یا دست کشیدن از اعتصاب، به منظور ارائه خدمات حقوقی مورد نیاز، محور اساسی این اختلافات به شمار می‌آید. اگرچه همه وکلا به سیاسی نمودن تصمیم خود مبنی بر ادامه فعالیت در دادگاه‌های نظامی تمایل داشتند، اما به هر حال، فعالیت حقوقی آنان محدود به بررسی نیازها و تقاضاهای فوری موکلانشان بود. عمده فعالیت این دسته از وکلا در کسب اقرار از متهمین، توانایی آنان را در استفاده از ابزارهای حقوقی جهت رسیدن به مقاصد سیاسی کاهش داده است. تحت شرایط حاکم، حتی تلاش آنان برای دستیابی به کمترین حقوق قانونی موکلان خود نیز بنا به دلایل زیر به دعوای طاقت فرسایی تبدیل شده بود؛ قوانین نظامی منتشره اسرائیل، در مورد سرزمینهای اشغالی هزار لایه و پیوسته دستخوش تغییر بود؛ خود دادگاهها نیز بدون رعایت روبه‌های قضایی به هنگام تصمیم‌گیری در مورد این سرزمینها، انگیزه اختلاف نظرهای گسترده در تعیین نتایج موارد مشابه را فراهم می‌نمودند و در آخر، علت دیگر آنکه مزایای حاصل از تعقیب متهمین برای بیشتر آنان، امنیت خاطر مطلق را به ارمغان آورده بود. با این حال، زیانبارترین عامل در این زمینه، خودداری دولت نظامی اسرائیل از پذیرش و رعایت کنوانسیونهای چهارگانه ژنو و دیگر قوانین بین‌المللی بود.^۸

به هر ترتیب، نخستین گامها در راستای کاستن از این مسایل حقوقی، توسط خود وکلای کرانه باختری برداشته شد. آنان با راه‌اندازی نخستین حلقه سازمانهای محلی حقوق بشر و تنظیم قوانینی مرتبط با وضعیت حاکم بر کرانه باختری و نوار غزه، به انتقاد قانونی از سیاست اشغال‌گرایانه اسرائیل با تکیه بر حقوق بین‌الملل پرداختند. در حقیقت این فرآیند در سال ۱۹۷۹ و با راه‌اندازی سازمان «حقوق در خدمت انسان» (LSM) به عنوان نخستین سازمان حقوق بشری فلسطین مستقر در کرانه باختری و وابسته به کمیسیون بین‌المللی حقوق دانان آغاز شد. سازمان حقوق در خدمت انسان نیز که با پیگیری راهبردهایی همچون نظارت، گزارش دهی و حمایت، گفتمان مشروعیت اسرائیل را به چالش می‌کشید، مستنداً نشان می‌داد که چگونه این دولت نظامی از پذیرش و رعایت موازین حقوقی به طور دایم خودداری می‌کند. در خارج از این منطقه، این سازمان با مشکلاتی روبه‌رو

بود. از جمله چنین تصور می‌شد که سازمان حقوق در خدمت انسان، نهادی فلسطینی است که تنها به بیان اعتراض فلسطینی‌ها می‌پردازد. فلسطینی‌هایی که عموماً قادر به انجام تحقیقات منصفانه در مورد هرگونه مسایل مرتبط با اسرائیل نبوده و تنها در رابطه با موضوعاتی دخالت می‌کردند که در آنها از سوی جامعه بین‌الملل، اسرائیل - تا آن موقع - در مقایسه با دیگر رژیم‌های خاورمیانه‌ای «ناقص نه چندان جدی» حقوق بشر تصور می‌شد.^۹ سازمان حقوق در خدمت انسان نیز در مخالفت و مقابله با این تصورات، ضمن انکار هرگونه رابطه‌سازی میان سیاست و حقوق بشر، منحصراً موازین جهان‌شمول حقوق بین‌الملل را در ارزیابی رفتار رژیم اسرائیل مورد تأکید و استناد قرار می‌داد.

در سال ۱۹۸۰، بنیان‌گذاران سازمان حقوق در خدمت انسان، راجاشیهاده (Raga Shehadeh) و جاناتان کاتب (Janathan Kuttab)، در نخستین تلاش خود جهت گردآوری شواهد جامعی از استفاده اسرائیلی‌ها از ترتیبات نظامی و قوانین اضطراری، کتاب «کرانه باختری و حاکمیت قانون»^{۱۰} را منتشر کردند. بخشی از این کتاب، در پاسخ به نیازهای این دسته از حقوق‌دانان برای شناخت و ارزیابی محیط محل خدمتشان نگاشته شده بود. از همین رو، این کتاب، هم حاوی انتقادات حقوقی نسبت به اقدام اشغال‌گرانه اسرائیل بود و هم مشتمل بر مجموعه انتقادات و پاسخهای صریح و تند در رابطه با حقانیت رژیم اسرائیل.^{۱۱} لحن اثر مورد اشاره به طور مشخص جدلی و مشاجرانه‌آمیز بود، از همین رو انتقادات به عمل آمده در آن، نسبت به عملیات اشغال اسرائیل (و یا هر جنبه دیگر آن) از سوی مقامات و حامیان این دولت، حملات ضد اسرائیلی طرفداران فلسطین به شمار می‌آمد. اواسط دهه ۱۹۸۰، با افزایش حجم آثار مکتوب در این زمینه، انتقادات حقوقی و موشکافانه‌تری نسبت به تخلفات اسرائیل از حقوق بین‌الملل در رابطه با سرزمینهای اشغالی پدید آمد؛^{۱۲} در نتیجه این امر، موضوعاتی که در گذشته یا مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود و یا از آنها به عنوان مسایل سیاسی یاد می‌شد، وارد زبان حقوقی گردیده در نتیجه زمینه برای سیاسی شدن خود حقوق فراهم آمد. در شرایط جدید، سازمان حقوق در خدمت انسان که هم‌اکنون به سازمان «الحق» تغییر نام داده بود با تبدیل شدن به مرکز این فعالیتها، مسئولیت نظارت بر رعایت حقوق بشر، ارسال

گزارشهای حقوق بشر در این نواحی (که بیشتر با هدف جلب توجه افکار بین‌المللی بود) و سرانجام چاپ جزوه‌های آموزشی (با هدف آموزش فلسطینی‌های محلی) را بر عهده گرفت.^{۱۳}

اوایل دهه ۱۹۸۰، شمار دیگری از سازمانهای حقوق بشر راه‌اندازی شد که از جمله آنها می‌توان به «مرکز حقوق و قوانین غزه» - شاخه دیگری از کمیسیون بین‌المللی حقوق دانان - اشاره نمود. رییس این سازمان، ریجی سارنی (Riji Sourani) و برخی از کارکنان آن که از وکلای دادگاه نظامی بودند، انگیزه بالایی در پیگیری فعالیتهای خود در چارچوب حقوق بشر داشتند. اواسط دهه ۱۹۸۰ و در آن سوی خط سبز، «انجمن دفاع از حقوق مدنی اسرائیل» (ACRI)، تنها سازمان اسرائیلی بود که خود را درگیر موضوعات مربوط به حقوق فلسطینی‌ها کرده بود. حوزه تحت حکم و صلاحیت این سازمان، به حقوق مدنی، سیاسی و قانونی شهروندان مربوط است. نتیجه آنکه، اگر چه ACRI، برخی از اقدامات دولت اسرائیل در سرزمینهای تحت اشغال را مورد انتقاد قرار می‌داد، اما در مجموع، هیچ‌گاه نه به مخالفت جدی با عملیات اشغال و یا ترویج حقوق و خواسته‌های ملی / جمعی فلسطینی‌ها پرداخت و نه موضعی مستقل از دولت اسرائیل درباره قابلیت اعمال کنوانسیونهای چهارگانه ژنو در مورد سرزمینهای اشغالی اتخاذ نمود.^{۱۴}

با اینکه تنها شمار انگشت‌شماری از وکلای شاغل در دادگاههای نظامی مستقیماً خود را به عضویت سازمانهای جدید حقوق بشر درآورده بودند، اما بسیاری دیگر از ایشان اخبار بسیار مهمی درباره هر آنچه که در دادگاهها و زندانهای اسرائیل می‌گذشت، فاش می‌کردند. افزایش سیل توجهات به مسئله حقوق بشر علاوه بر اینکه بر مشروعیت فعالیت آنان افزود، به آنها کمک کرد که دعوای حقوقی روشنتر و همگانی‌تری را علیه اسرائیل اقامه نمایند. در نتیجه، به موازات توسعه تدریجی حقوق بشر و تبدیل آن به یک چارچوب نهادی مهم کنش سیاسی، تلاش این دسته از وکلای دفاع از حقوق موکلانشان، یکپارچگی بیشتری یافت. استقبال فزاینده از حقوق بشر، واکنشی به شرایط حاکم در این منطقه بود. به علت ماهیت آشکار و استثنایی این اقدام اشغالگرانه و روشهای یکجانبه‌گرانه دولت نظامی اسرائیل در

بهره‌گیری از امتیاز حاکمیت دوفاکتوی خود، فلسطینی‌ها هیچ راه حل قانونی دیگری جز روی آوردن به حقوق بین‌الملل جهت بیان خواسته‌ها و مطالبات خود نداشتند. در این شرایط، طرفداری از جنبش حقوق بشر مغایرتی با سیاست ملی نداشت؛ چرا که در حقیقت هدف اصلی در استقبال از این جنبش، پیشبرد اهداف ملی و تأمین حقوق ملی مردم فلسطین (از جمله مهمترین آنها، حق تعیین سرنوشت) بود. با این حال، هم برای اسرائیلی‌ها و هم فلسطینی‌ها، حمایت از حقوق بشر، رفته رفته جایگزین سیاست رسمی آنان گردید. علاوه بر این، تلاش‌های به عمل آمده جهت قراردادن مبارزات حق طلبانه مردم فلسطین در چارچوب موازین حقوق بشر، زمینه را برای بین‌المللی شدن این منازعه از طریق جلب - و حتی تقاضا برای جلب - توجه و ایفای نقش جامعه بین‌المللی، هموار و مساعد نمود.

انتفاضه

قیام دسته جمعی مردم فلسطین (انتفاضه) علیه سیاست اشغال گرانه اسرائیل که آغاز آن به دسامبر ۱۹۸۷ برمی‌گردد، وضعیت حقوق بشر را در هر دو طرف خط سبز دگرگون نمود. در فاصله سالهای ۱۹۸۸ تا اوایل دهه ۱۹۹۰، علاوه بر آنکه سازمانهای حقوق بشر این منطقه، دامنه فعالیت‌های خود را گسترش بخشیدند، سازمانهای اسرائیلی و فلسطینی بسیاری نیز تأسیس شدند؛ از جمله عوامل مهمی که به بسیج مردم فلسطین تحت لوای حقوق بشر کمک قابل توجهی نمود، می‌توان به چاپ گزارش کمیسیون لاندو (Landau Commission) در سال ۱۹۸۷ اشاره نمود؛ گزارشی که حاصل یک تحقیق رسمی در اسرائیل در مورد شیوه‌های بازجویی سازمان امنیت اسرائیل (GSS) بود.^{۱۵} این گزارش، نخستین سند رسمی در مورد روشهای خشونت‌آمیز و رایج عوامل GSS به هنگام بازجویی، دست کم از سال ۱۹۷۱ به شمار می‌آید؛ روشهایی که طی این مدت، آنان مرتباً در دادگاه منکر اجرای آنها می‌شدند، با این حال، کمیسیون لاندو به جای محکومیت این گونه اعمال، توصیه نمود که جلوگیری از انجام این روشها توسط دولت، در مبارزه علیه «اقدامات خشونت بار تروریستی» ضروری و قانونی است. از نظر تهیه کنندگان این گزارش، فعالیت‌های فلسطینی‌های ملی گرا نیز کاملاً در

ردیف این گونه اقدامات تروریستی قرار می‌گرفت. با پذیرش توصیه‌های کمیسیون لاندو توسط دولت اسرائیل، گفتمان حاکم بر سیستم بازجویی این دولت نیز دگرگون گردید، حال آنکه نفس این اقدامات همچنان باقی مانده بود. با همه این احوال، این گزارش توانست با جلب توجه افکار عمومی به تلاش و کلا و دیگر فعالان در این زمینه، در جهت توقف شکنجه‌ها و انتقاد از نبود حمایت‌های به موقع و مقتضی از فلسطینی‌ها، گفتمان و رویه حاکم بر حقوق بشر در کرانه باختری و نوارغزه را دگرگون سازد.^{۱۶} به عنوان نمونه، تسمیل و دیگر و کلا و فعالان اسرائیلی با تشکیل کمیته عمومی بر ضد شکنجه در اسرائیل تلاش کردند که (هم از طریق دادرسی و هم تبلیغاتی) استفاده غیرمجاز دولت از شگردهای خشونت آمیز و قهری به هنگام بازجویی را متوقف سازند.^{۱۷} سیاست‌های اسرائیل در سرکوب انتفاضه با دستگیری، شکنجه و به زندان افکنی شمار وسیعی از فلسطینی‌ها همراه بود. انجام این اقدامات، سیل توجهات را مستقیماً به وضعیت مناطق کرانه باختری و نوار غزه معطوف نمود. در واکنش به این اقدامات، تمام سازمان‌های محلی حقوق بشر و بیشتر سازمان‌های بین‌المللی به تحقیق در زمینه این قیام و ارزیابی شکاف میان حقوق بین‌الملل و سیاست‌ها و اقدامات اسرائیل پرداختند؛^{۱۸} فعالیتهایی از این دست نشان از وجود پیوندهایی داشت که میان سازمان‌های محلی حقوق بشر و جنبش بین‌الملل در راستای ترویج و تحکیم حقوق بین‌الملل برقرار گشته بود.

در جریان این انتفاضه، موازین حقوق بشر در سطح محلی و به واسطه اقدامات بشردوستانه مانند اقرارگیری از قربانیان، تحقیق در مورد موارد نقض حقوق بشر و علنی ساختن آنها، برگزاری کنفرانس، استقبال از ناظران و خبرنگاران خارجی رواج گسترده‌ای پیدا نمود. مجموعه این اقدامات، کمک بسیاری در افزایش آگاهی‌های بین‌المللی در مورد وضعیت حاکم بر نواحی اشغالی نمود. در نتیجه این امر، نگرانی جامعه بین‌المللی در مورد نقض حقوق فلسطینی‌ها افزایش یافت. راه اندازی شبکه‌های اینترنتی، از جمله اقدامات مهمی در این زمینه بود که انتقال اخبار و اطلاعات این نواحی به فعالان و سازمان‌های حقوق بشر را آسانتر نمود. از این رو به موازات ناگوارتر شدن اوضاع در نواحی اشغالی و افزایش نقض تمام عیار موازین حقوق بشر، و کلا و فعالان حقوق بشر منطقه نیز به کمک سیل

توجهات و انتقادات بین‌المللی برخاسته از فعالیتهای بشردوستانه خود، مورد حمایت قابل توجهی قرار گرفتند. تا اواخر دهه ۱۹۸۰، موازین حقوق بشر از سوی شمار روبه‌افزایشی از فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، به عنوان یک زبان و سیاست دگرگون‌ساز، هنگامی مورد پذیرش قرار گرفته بود؛ که هم وضعیت جاری را مورد انتقاد قرار می‌داد و هم به بیان اندیشه‌هایی در مورد شیوه صحیح اجرای امور می‌پرداخت. از مشاهده روشهایی که مردم به بیان خواسته‌های سیاسی و تمایلات صلح‌طلبانه خود می‌پرداختند، به خوبی معلوم بود که جریان آگاهی از حقوق بشر، کاملاً جنبه عمومی و همگانی یافته است. این روند، چالش آشکاری در برابر گفتمان و سیاست حاکم بر امنیت ملی اسرائیل - که هر اقدامی را در پوشش مبارزه علیه تروریسم توجیه می‌نمود - به شمار می‌آمد.^{۱۹}

اگر چه، انتفاضه به حیات حرکت اشغال‌گرانه اسرائیل پایان بخشید، اما این قیام به از سرگیری گفت‌وگوهای مستقیم میان اسرائیل و فلسطین در سال ۱۹۹۱ انجامید. عجیب آنکه در این گفت‌وگوها که در پایان به صدور «اعلامیه اصول» در سال ۱۹۹۳ منتهی شد، بر جنبش حقوق بشر در این نواحی آثار زیانباری بر جای نهاد. نخست، رهبران اسرائیل و فلسطین هر کدام با اعمال فشار بر اتباع خود، خواستار تخفیف انتقادات جهت پیشبرد گفت‌وگوها شدند. دوم آنکه کانون توجهات بین‌المللی از فعالیتهای ناقض حقوق بشر به مذاکرات صلح، یعنی محلی که طرفین مذاکره‌کننده به تعیین سرنوشت ملت خود می‌پرداختند، سوق داده شد. سوم، از آنجا که بسیاری معتقد - و یا امیدوار - بودند که این گفت‌وگوها به حل مخاصمات خواهد انجامید، بنابراین، تعهداتشان نسبت به موازین حقوق بشر رنگ باخت. راجا شیهاده، مشاور حقوقی گروه مذاکره‌کننده فلسطینی، پس از آنکه بر وی مسلم گردید که هیچ یک از طرفین دعوی تمایلی به استفاده از حقوق بین‌الملل به عنوان چارچوب هدایت‌کننده توافقات ندارند، با نفرت، دست از ادامه کار کشید. به دنبال تأسیس تشکیلات خودگردان در سال ۱۹۹۴، جنبش محلی حقوق بشر، زیانهای بیشتری را متحمل گردید. ساختار و دستور کار این تشکیلات (برپایه توافق حاصل از مذاکرات) با هدف تأمین امنیت دولت اسرائیل از طریق کنترل (و یا در صورت لزوم، سرکوب) سرکوب فلسطینی‌های

ساکن در سرزمینهای اشغالی، تنظیم یافته بود.^{۲۰} از آنجا که به واسطه این ترتیبات، خطوط مسئولیت دولتی نیز مهم شده بود، وضعیت برای فعالان حقوق بشر جهت تعیین شیوه نظارت بر رعایت موازین قانونی بین‌المللی و نیز مسئولین تخطی از این موازین، دشوارتر شد. با این حال، سمت و سوی حاکم بر مذاکرات و یا به بیان بهتر، تأکید بر مفاهیمی چون امنیت و سرزمین به جای حقوق، بزرگترین ضربه را بر پیکر جنبش محلی حقوق بشر وارد نمود. به رغم تلاش فعالان حقوق بشر، در جهت تدوین و ترویج نظام یکپارچه‌ای از حقوق به منظور رسیدن به تفاهم و حل تخاصمات، روند گفت‌وگوهای صلح تفسیری جغرافیایی را در حل مخاصمات پیش رو قرار داد. نتیجه آنکه، به دنبال محدود شدن دامنه نفوذ جنبش محلی حقوق بشر به واسطه دستور کارهای جداگانه ملی اسرائیل و فلسطین، عرصه برای سازمانهای حقوق بشر برای تدوین احکام لازمه و تنظیم راهبردهای مناسب تنگتر شد.

حقوق بشر در دوره موقت

با آغاز سال ۱۹۹۴، روابط اسرائیل و فلسطین شاهد شکل‌گیری دوره‌ای موقت میان اشغال کامل تا پایان مهلت توافق یافته مخاصمات بود.^{۲۱} طی این دوره، نقض حقوق بشر دوستانه فلسطینی‌ها همواره بدون وقفه ادامه داشته است. علاوه بر آن، وضعیت حاکم بر نواحی کرانه باختری و نوار غزه به طور چشمگیری بحرانی‌تر شده است. فلسطینی‌های ساکن در این نواحی که تحت کنترل و نظارت تشکیلات خودگردان قرار دارند، اتباع یک نهاد غیرمستقل خودگردان هستند؛ نهادی که درست همانند اشغال نظامی اسرائیل، به لحاظ موازین و هنجارهای بین‌المللی حاکم بر تشکیل حکومتها، وضعیتی کاملاً استثنایی دارد. اقدامات حکومتی این تشکیلات که ویژگی باندیک نظام «اقتدارگرایی خودمختار» را دارد با عملکرد دولت نظامی اسرائیل شباهت فوق‌العاده‌ای دارد. استفاده از قوانین امنیتی، دادگاههای نظامی، شگردهای بی‌رحمانه در بازجویی و سیاست حذف رقیب، از جمله این عناصر مشترک در هر دو حکومت به شمار می‌رود. با این همه، نباید فراموش کرد که تشکیلات خودگردان، یک دولت نیست و قرار دادن رویکرد حقوق بشر در این چارچوب،

چالش‌های جدیدی را فرا روی می‌گذارد. ضعف جایگاه این تشکیلات در برابر اسرائیل، شکنندگی وضعیت جاری میان طرفین، بر نگرش‌های عمومی در مورد بهره‌گیری از موازین حقوق بشر جهت نقد عملکرد تشکیلات خودگردان تأثیر نامطلوب نهاده است. اما عوامل دیگر، از جمله نقش سازمان‌های بین‌المللی نیز بر تردید عمومی در مورد به‌هنگام بودن و کارایی حقوق بشر در نواحی اشغالی دامن زده است.^{۲۲} به هر حال، سازمان‌های فلسطینی حقوق بشر، همواره در تلاش بوده‌اند که در این دوره موقت، جایگاهی حساس و مهم برای خود حفظ نمایند. برخی از این سازمانها، کانون توجه خود را از تخلفات حقوقی اسرائیل به فساد، تخلفات وزیر یا نهادن حاکمیت قانون توسط تشکیلات خودگردان تغییر - یا گسترش - داده‌اند. راجی سورانی پس از آنکه این تشکیلات با به دست گرفتن کنترل «مرکز حقوق و قوانین غزه» آن را به سخنگوی رسمی خود تبدیل نمود، سازمان جدیدی را تحت عنوان «مرکز حقوق بشر فلسطین» تأسیس کرد. قادر شیخ‌رات رییس این سازمان، به طور جدی در تلاش بوده است که از طریق اقداماتی چون انتشار مجلات ویژه حقوق بشر مانند «حقوق مردم» و یا برگزاری کنفرانس‌هایی با حضور کارشناسان و فعالان حقوق بشر خارجی در فلسطین، کانون توجهات بین‌المللی را به مشکلات نواحی اشغالی جلب نماید. سورانی، شیخ‌رات و دیگر رهبران فعال حقوق بشر همواره کوشیده‌اند با پیشبرد جایگاه خود و سازمانشان از طریق وسیع‌تر کردن دامنه انتقادات و نیز ایفای نقشی حمایت‌گرانه در برابر اقدامات سرکوب‌گرانه تشکیلات خودگردان به موقعیت خود، جایگاهی تعیین‌کننده و راهبردی ببخشند.

در مجموع، سازمان‌های محلی حقوق بشر انتقادات خود از تشکیلات خودگردان را جزو زنجیره وظایف خود - به عنوان حامیان و مدافعان حقوق ملت فلسطین - می‌دانند. آنان این دوره موقت را لحظه‌ای مهم و حساس در پیاده‌سازی و تحکیم فرهنگی از حقوق و حاکمیت قانون تلقی می‌نمایند. تشکیلات خودگردان، همواره در طول این دوره سرنوشت‌ساز سعی کرده است به بهانه آنکه این سازمانها برهم‌زننده و تضعیف‌کننده «وحدت ملی» هستند، از مشروعیت آنان بکاهد. بر این پایه، در این دوره، ما شاهد روی کار آمدن گفتمان‌های رقیب و ادعای طرفداری هر یک از «مصلحت ملی» هستیم. در این رقابت، گفتمان حقوق بشر پیش‌تاز

است، زیرا افق آینده‌ای که این گفتمان به تصویر می‌کشد، هم متوجه افراد است و هم متوجه گروهها. این گفتمان با در نظر گرفتن تقدم برای کثرت‌گرایی دموکراتیک، برابری و قانون، از این شرایط و ویژگیها، به عنوان ابزار و اهداف اصلی دولت‌سازی یاد می‌کند. در مقابل این رویکرد، گفتمان تشکیلات خودگردان بر عناصری چون وحدت، وفاداری و نظم تأکید می‌ورزد. اگر چه سازمانهای حقوق بشر، فاقد جایگاه سیاسی یا پایگاه مردمی لازم در تحدید نفوذ تشکیلات خودگردان هستند، اما عاملی وجود دارد که در این رقابت به نفع آنها کار می‌کند و این عامل مهم آن است که این سازمانها بخشی از مجموعه وسیعتر سازمانهای غیردولتی در فلسطین هستند که به خاطر فعالیت خانگی و تاریخی خود به طرفداری از خواسته‌ها و منافع جامعه، همواره صاحب مشروعیت بوده‌اند.

در جریان انتفاضه نخست، سازمانهای غیردولتی فلسطین به منظور فائق آمدن بر وضعیتهای فوق‌العاده در نواحی اشغالی، وظایف و فعالیتهای خدماتی خود را گسترش بخشیدند. این اقدام، وابستگی چنین سازمانهایی را به کمک دهندگان خارجی جهت تأمین وجوهات مالی خود افزایش بخشید. آغاز این وابستگی به پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ برمی‌گردد، یعنی درست دورانی که کمکهای مالی سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) و دولتهای عرب به کرانه باختری و نوار غزه کاهش یافته بود. با این همه، استحقاق و نیاز این سازمانها به کمکهای مالی خارجی، غالباً آنان را ملزم می‌نمود تا رویکرد «حرفه‌ای‌تری» (و یا به عبارتی به دور از حس ملی‌خواهی سیاسی) نسبت به مسایل این نواحی داشته باشند.^{۲۳} در حقیقت، عامل فشار خارجی دوره پایانی افزایش یافته است. چرا که عمده هزینه‌های سازمانهای غیرحکومتی فلسطین به اجرای تعهدات و التزامات آنان نسبت به اهداف مذاکرات صلح بوده است. با وجود این، این سازمانها توانستند برای فلسطینی‌های قشر متوسط و تحصیل کرده جویای کار که با مهارتها و تعهدات آنان بیگانه بودند، علاوه بر ارایه خدمات اساسی و تنظیم برنامه کارهای روشن شهری و اجتماعی، به منبع مهم اشتغال‌زایی آنان تبدیل شوند. وقتی که رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین در سال ۱۹۹۴ از خارج وارد کرانه باختری و نوار غزه شدند، تصور می‌کردند که می‌توانند سازمانهای محلی غیردولتی را به

پیوند - یا اطاعت از - حاکمیت و اقتدار خود در آورند. تنشها و اختلافات میان تشکیلات خودگردان و سازمانهای غیردولتی، عمدتاً برخاسته از تلاش آنان در تعریف و تعیین «مرزهای داخلی» میان دولت و «جامعه مدنی» بود.^{۲۴} با نهادینه شدن مدل «تمرکزگرایی افراطی» سازمان آزادیبخش فلسطین در کرانه باختری و نوار غزه، ما شاهد روی کار آمدن نوعی نظام سیاسی شبیه به موزاییکی از محورها هستیم که همگی توسط این مرکز ثقل یا به طور عمودی به یکدیگر گره خورده اند یا تحت سیطره آن مرکز درآمده اند. در این مرکز ثقل، قدرت تصمیم گیری در انحصار یاسر عرفات و نخبگان سیاسی همراه او قرار دارد.^{۲۵}

به هر حال با توجه به نارضایتی عمومی از ترتیبات و پیامدهای به دست آمده از در این دوره موقت که عوامل مهمی چون سقف بالای بیکاری، سوء استفاده های نابجا از قدرت پلیسی و فساد شایع اداری به شدت آن دامن زده است، منطقی می توان چنین تصور نمود که این روند نارضایتی، به حمایت گسترده اقشار فلسطینی از حقوق بشر و سازمانهای نماینده آن منجر خواهد شد. با این همه، اقبال عامه مردم، نسبت به ضرورت حفظ وحدت و مشروعیت ظاهری رهبری عرفات، به رغم وجود برخی نوسانات، تقریباً پابرجاست. حتی برخی از افراد درون سازمانهای محلی حقوق بشر، متقاعد شده اند که هنوز هنگام نقد عملکرد تشکیلات خودگردان فرا نرسیده است، زیرا انجام چنین اقدامی می تواند با تضعیف موقعیت فلسطینی ها در گفت و گوهای صلح، چشم انداز رسیدن به منافع سرزمینی و نیز تشکیل دولت در آینده را کمرنگ سازد. تشکیلات خودگردان نیز از فرصت استفاده کرده، از طریق انتقادات گزینشی از این سازمانها به عنوان مایه رسوایی عمومی و نیز متهم کردن آنان به سد کردن راه فرآیند دولت سازی و خدمت به منفعت طلبان خارجی (یعنی اسرائیل و آمریکا) دقیقاً روی همین تردید و دودلیها دست گذاشته است.

حقوق بشر، حقوقی «غربی»

دشمنی تشکیلات خودگردان نسبت به سازمانهای حقوق بشر، صرف نظر از مهم بودن آن، تنها یک عامل در میان سایر عوامل در تبیین موانع تحکیم حقوق بشر در فلسطین - طی

این دوره موقت - به شمار می آید. عامل دیگر، وجود این باور عمومی است که اساساً حقوق بشر ماهیتی غربی دارد. یکی از قدرتمندترین تصورات در گفتمان فلسطین، آن است که فلسطینی ها به طور کلان از غرب و به طور خرد از ایالات متحده آمریکا فریب خورده اند. بسیاری از فلسطینی ها (و دیگر اعراب)، حقوق بشر را چارچوبی صادراتی از غرب می پندارند که اعتبار آنان را فرو کاسته است.^{۲۶} آنچه این پندار عمومی را تقویت می کند، وجود معیارهای دوگانه ای است که دولتهای غربی آنان را به هنگام رجوع خود به اصول نمادین حقوق بشر و اقدامات وابسته به آن، به زیان مردم خاورمیانه به کار می گیرند. از نظر فلسطینی ها، «ملاحظات بشر دوستانه» به رهبری آمریکا، در تلاش برای عقب نشاندن عراق از خاک کویت، آشکارترین نمونه در این زمینه است. این اقدام که با وضع و تحمیل مداوم انواع تحریمها همراه بوده است، جامعه عراق را از هم فروپاشیده است و این، در حالی است که برخلاف دهها سال اشغال طولانی کرانه باختری، نوار غزه، بلندیهای جولان و جنوب لبنان توسط اسرائیل، هیچ گونه اقدامی از سوی همین کشورها در سرکوب نظامی یا تحریم اقتصادی علیه اسرائیل صورت نگرفته است. علاوه بر این، فلسطینی ها به عنوان ملتی بی دولت، هیچ گاه از این فرصت برخوردار نگردیده اند تا در فرآیندهای تنظیم هنجارهای حقوق بشر، تصویب و تقویت پیمان نامه ها و غیره با مرکزیت دولتها مشارکت داشته باشند. در این میان، ناکامی یا بهتر بگوییم ناتوانی جامعه بین المللی در تقویت و پیشبرد حقوق بین الملل، به منظور حمایت از حقوق فلسطینی ها، به این مسئله دامن زده است.^{۲۷}

همواره شگرد اصلی تشکیلات خودگردان در بی اعتبار نمودن سازمانهای حقوق بشر، ترویج این نظر بوده است که آنان و موازینشان «بیگانه» هستند. با توجه به رایج شدن این تصور که حقوق بشر اساساً ابزار دولتهای غربی است، انتقاد این تشکیلات نیز به راحتی در میان فلسطینی ها طنین انداز می شود. تردید یا حتی نامهربانی نسبت به موازین حقوق بشر در میان فلسطینی های ساکن در کرانه باختری و نوار غزه، نمایانگر ارزیابی انتقادی آنان از عملکرد کسانی است که بر اجرای موازین حقوق بشر، کنترل و نظارت می نمایند. تمامی سازمانهای اصلی بین المللی یا در اروپا مستقر هستند یا در آمریکا. شیوه اجرا، فعالیتها و

دستور کارهای این سازمانها نیز، مبین هنجارها و اولویتهای آن جوامع است. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر در بهترین حالت، یا از واقعیه‌های محلی فاصله بسیاری داشته‌اند و یا در بدترین حالت، ساز و کارهایی در راستای تقویت برتری جهانی غرب بوده‌اند.^{۲۸} در فلسطین، همانند دیگر نقاط جهان، برای آنکه سازمانهای محلی حقوق بشر بتوانند توجه و حمایت سازمانهای بین‌المللی وابسته را به سمت خود جلب نمایند، مجبور بوده‌اند - یا بر آن شده‌اند - تا به تقلید و پیروی از الگوها و راهبردهای واحدی بپردازند. این امر خود به معنای آن است که سازمانهای محلی حقوق بشر، باید برای حقوق سیاسی و مدنی نسبت به حقوق اجتماعی و اقتصادی، جایگاه بالاتر - و یا شاید تنها و اصلی‌ترین جایگاه - را قایل شوند؛ در برابر تخلفات ناپیوسته و اثبات‌شدنی، کاملاً هوشیار و پیگیر باشند؛ گزارشها و بیانیه‌ها در مورد وضعیت حقوق بشر به زبانهای رایج محلی را به گونه‌ای تهیه و تنظیم نمایند که کاملاً جنبه غیرسیاسی و حقوقی داشته باشد و بالاخره خود را سازمانهایی «بی‌طرف» و «واقع‌نگر» تلقی نموده و معرفی نمایند. پس از چندی، وضعیت به گونه‌ای است که پیروی از این الگو و نیز کسب منابع مالی خارجی برای این دسته از سازمانها، لازم و ملزوم یکدیگر گشته و از اهمیت فوق‌العادی برخوردار گردید.

به طور کلی، بودجه‌ای که پشتیبانی مالی سازمانهای حقوق بشر فلسطینی را بر عهده دارد، منحصراً از غرب سرازیر می‌شود - از دولتها و بنیادهای مالی غربی گرفته تا سازمانهای متکی به غرب، همچون بانک جهانی. با این همه، این سازمانها تنها متکی به بودجه غرب نیستند، بلکه آنان حتی به مخاطبین غربی نیز متکی هستند - و تلاش می‌کنند که توجه آنان را به خود جلب نمایند. به بیان دیگر، بازیگران غربی (دولتها، رسانه‌ها و سازمانها) به موکلان نخستین فعالان محلی حقوق بشر تبدیل شده‌اند. با اینکه این مسئله در جریان انتفاضه فلسطین کاملاً مشهود بود، اما این اقدام، در آن هنگام، درباره این مبارزات مشروعیت بیشتری را با خود به ارمغان آورد، زیرا بنا به پندارهای غالب آن هنگام، اهداف ملی فلسطین، تنها در صورت جلب ملاحظات خارجی از طریق علنی ساختن تخلفات اسرائیل قابل دستیابی بود. از هنگام شکل‌گیری تشکیلات خودگردان، موضوع تعقیب یا استقبال از نگرانیهای خارجی در

مورد تخلفات اسرائیل روز به روز مسئله سازتر شده است. مسئله وابستگی و اتکای سازمانهای محلی حقوق بشر به حمایتها و توجهات غرب، به هیچ وجه ویژه فلسطین نیست،^{۲۹} اما از آنجا که تشکیلات خودگردان برای تأمین بودجه و حتی بقای خود، بسیار متکی به حمایتهای مالی غرب گردیده است، این تشکیلات، عمیقاً نسبت به افکار بین المللی، آسیب پذیر است. بر این پایه، چنانچه انتقادات وارده بر عملکرد تشکیلات خودگردان در حوزه حقوق بشر به کاهش کمکها و دیگر اشکال حمایتها از این تشکیلات منجر گردد، در آن صورت تأثیر این انتقادات می تواند ویرانگر باشد.

۱۸۷

اتکای تشکیلات خودگردان به منابع خارجی، مشروعیت این تشکیلات را در میان موکلان خود نیز کمرنگ کرده است. به طور کلی، تشکیلات خودگردان، دستاورد گفت و گوهای صلح است. توانایی محدود و تبعیت سازمانی آن از دولت اسرائیل، خود یادآور ضعف موقعیت و جایگاه فلسطینی ها است. به عنوان مثال، تشکیلات خودگردان، همواره از سوی اسرائیلی ها تحت فشار بوده است تا زمام امور مخالفان خود را در دست گیرد، هر چند که سرکوبهای پی در پی این تشکیلات برای آن نوعی مرجعیت سیاسی انحصاری که خود به دنبال اعمال آن است، به ارمغان آورده است. به هر حال، بخشی از اقشار ناخرسند فلسطینی با بی ارج کردن تلاش تشکیلات خودگردان جهت ناتوان سازی مخالفان و طرح انتقادات مانع تراشانه علیه آنان، این گونه اقدامات را کرنشی در برابر تقاضاهای اسرائیل و فشارهای آمریکا تلقی می کنند. به سخن دیگر، تشکیلات خودگردان در برابر آن دسته از اتهاماتی که این تشکیلات را ابزار دست قدرتها و منفعت طلبان غربی می خوانند، آسیب پذیر است. بنابراین، همواره برای تشکیلات خودگردان آرام کردن منتقدین جهت مخفی نگه داشتن وابستگیها و تردیدهای سیاسی خود، یک اصل اساسی و مهم بوده است.

اگر چه عملکرد تشکیلات خودگردان تقریباً در بیشتر نقاط فلسطین مورد انتقاد قرار گرفته است، اما نقدهای سازمانهای حقوق بشر از همه سنگین تر است، زیرا آنان سعی می کنند که این تشکیلات را در اجرای قانون نزد افکار بین المللی، سازمانی ضد دموکراتیک، سرکوب گر و بیشتر خشونت گرا معرفی نمایند. از آنجا که برخی اقدامات سرکوب گرانه

تشکیلات خودگردان فلسطین، به ویژه علیه اسلام گرایان، آشکارا بنا به تقاضا و دستور دولت اسرائیل بوده است، این مسئله خود تردیدهای جدی در مورد گستره صلاحیت و پاسخگویی این تشکیلات به وجود آورده است. در عین حال، پاسخ تند این تشکیلات به منتقدان خود در مورد وجود انواع سرکوب و فساد دولتی، آن است که سازمانهای حقوق بشر با تسلیم شدن در برابر خواسته های قدرتهای خارجی در جهت تأمین منافع (چه از روی قصد و نیت و چه غیر آن) دشمنان گام بر می دارد. بر این پایه، رد و بدل شدن اتهامات مربوط به تأمین منافع بیگانگان و عدم برخورداری از مسئولیت پذیری محلی از یک سو، شمشیر دو لبه ای را به وجود آورده است که آماده فرود آمدن بر پیکر مشروعیت هر دوی آنها - سازمانهای حقوق بشر و تشکیلات خودگردان فلسطین - است و از سوی دیگر، وابستگی آنان را به حمایتها و منابع مالی خارجی افزایش داده است.

تشکیلات خودگردان فلسطین در برابر سازمانهای حقوق بشر

با آغاز سال ۱۹۹۴، تشکیلات خودگردان فلسطین همواره کوشیده است که دامنه فعالیتهای سازمانهای غیرحکوتی را محدود سازد. برپایه استدلال آنان در این زمینه، حال که دیگر یک حکومت فلسطینی برقرار است، وجود خودگردانی عملی در نواحی اشغالی ضرورتی ندارد. تشکیلات خودگردان به طور جدی خواهان آن است که تمامی کمکهای خارجی سرازیر به فلسطین را به تصرف خود در آورد. از این رو، این تشکیلات امیدوار است تا با تبدیل سازمانهای غیرحکومتی به مشتریان خود، دیگر سازمانها - به ویژه سازمانهای حقوق بشر - را از داشتن بودجه محروم سازد. تشکیلات خودگردان فلسطین، اقدام عملی خود در این زمینه را از سال ۱۹۹۵ آغاز نمود. در واقع هنگامی که بانک جهانی اقدام به تأسیس یک صندوق اعتباری پانزده میلیون دلاری برای سازمانهای غیرحکومتی فلسطینی نمود. از دیگر شیوه های تشکیلات خودگردان در این زمینه، وضع مجموعه قوانینی برپایه الگوی قوانین کاملاً دست و پاگیر دولت مصر علیه سازمانهای غیرحکومتی بود.^{۳۰} شبکه سازمانهای غیرحکومتی فلسطین (PNGO) برای جلوگیری از اجرای این تصمیم از یک سو قانون

لیبرال تری را از تصویب گذراندند و از سوی دیگر با موفقیت توانستند حمایت شورای تقنینی فلسطین (PLC) و کمک دهندگان خارجی را به دست آورند. با خودداری عرفات از امضای این قانون، رقابت میان دورقیب وارد مرحله تازه ای گشت. عرفات در توجیه این اقدام خود، کاملاً اصرار داشت که بر خلاف ادعای این سازمانها، اختیار قانون گذاری باید به وزارت کشور - نهادی که عهده دار تدابیر امنیتی بوده و به سرکوب گرتترین و تهاجمی ترین شاخه حکومت خودگردان موسوم است - محول شود تا به وزارت دادگستری. سرانجام رقابت در این زمینه، ایجاد نوعی سازش و توافق بود. با اینکه وزارت کشور مرجع مسئول شناخته شد، اما قانون مورد اشاره، ساخت لیبرال داشت؛ قانونی که سرانجام عرفات آن را در ژانویه ۲۰۰۰ امضا نمود. از جمله پیامدهای این دعوی، ایجاد نوعی تفاوت میان سازمانهای غیرحکومتی خوب (نهادهای نیکوکار و تأمین کنندگان خدمات) و بد - و در صف مقدم آنها سازمانهای حقوق بشر - بود.^{۳۱}

پیامدهای تفرقه آمیز حاصل از خصومت تشکیلات خودگردان نسبت به سازمانهای غیرحکومتی، در رویارویی کاملاً آشکاری که در سال ۱۹۹۹ به وجود آمد، به خوبی معلوم بود. در این هنگام، اداره هماهنگی ویژه سازمان ملل در سرزمینهای اشغالی (UNSCO) با صدور گزارشی، حاوی جزئیات حمایت کمک دهندگان خارجی، از حاکمیت بخش قانونی در نواحی تحت نظارت تشکیلات خودگردان چنین اعلام کرد که از مجموع ۱۰۰ میلیون دلار واگذار شده به توسعه این بخش، تقریباً بیش از ۲۰ میلیون دلار آن صرف سازمانهای غیرحکومتی با حوزه های کارکردی حقوقی، مدنی و حقوق بشر گردیده است. در نتیجه، برخی از مقامات تشکیلات خودگردان با غنیمت شمردن این فرصت، سازمانهای غیرحکومتی را «یک دسته دزد»، گربه های فربه و عمال خارجی خواندند.^{۳۲} رویارویی میان این دو رقیب به مشاجره ای آشکار در سراسر جامعه فلسطین تبدیل شد. به عنوان مثال، شش جناح سیاسی با یکدیگر بیانیه مشترکی را در تقبیح جوسازیهای تشکیلات خودگردان و دفاع از صلاحیت ملی گرایان سازمانهای غیرحکومتی صادر نمودند. در عین حال، این گروههای سیاسی خواستار شفافیت مالی بیشتر این سازمانها و مسئولیت پذیر شدن آنان در برابر جامعه

فلسطین، به جای کمک دهندگان خارجی شدند.^{۳۳} این بحران که به واسطه گزارش UNSCO به مرحله حادی رسیده بود، دامنه عمیقی به نارضایتی و اعتراض نسبت به مسئله حکومت، طی این دوره موقت بخشید. از سوی دیگر، در سال ۱۹۹۹ - هنگامی که سی‌تن از شخصیت‌های برجسته فلسطینی در اعتراض به فساد تشکیلات خودگردان، سوء استفاده از قدرت و رها کردن اهداف ملی (به ویژه حقوق پناهندگان) طوماری را با عنوان «فریادی از سرزمین مادری» امضا کردند - بحران دیگری جامعه فلسطینی را در خود فرو برد. تشکیلات خودگردان در پاسخ به این اقدام، طومار مورد اشاره را نوعی «تحریک سیاسی» خواند و با دستگیری نه‌تن‌از امضاکنندگان آن و تحت نظر قراردادن دو تن دیگر از آنان (در خانه هایشان)، به شدت از خود واکنش نشان داد. سازمانهای حقوق بشر و دیگر سازمانهای غیرحکومتی، با محکوم کردن این دستگیریها و حملات به امضاکنندگان طومار، اقدام تشکیلات خودگردان را حرکتی بر ضد آزادی بیان و فرآیند دموکراسی سازی در جامعه فلسطین خواندند. با این حال مخالفت‌های عمومی بر سر مفید بودن این طومار، دو دستگی درون جامعه فلسطین را تشدید نمود. مسئله اصلی اختلاف‌زا در این زمینه، آن بود که آیا حفظ و دفاع از وحدت ملی می‌تواند عذر موجهی برای تدابیر سخت‌گیرانه علیه منتقدین و مخالفان حکومت خودگردان باشد یا خیر؟

در مه ۲۰۰۰، تشکیلات خودگردان فلسطین با اعمال فشار بر کانون وکلای فلسطین، جهت اخراج کارکنان سازمانهای غیرحکومتی - بدان دلیل که آنان «وکلائی غیرفعال» هستند - رقابت تازه‌ای را به منظور خنثی سازی فعالیت سازمانهای حقوق بشر به راه انداخت. از آنجا که وکلا، گردانندگان و کارکنان اصلی بسیاری از سازمانهای حقوق بشر می‌باشند، این مبارزه جدید در صورت موفقیت، می‌تواند با وارد آوردن فشار بر روی این سازمانها به اخراج وکلا از نهادهای صنفی خود ختم شود. در مورد اعضای کانون وکلا، درگیریهای لفظی همچنان درباره این مسئله ادامه دارد که آیا به راستی سازمانهای حقوق بشر، به عنوان «کارگزاران خارجی» با دستور کارهای سیاسی، در برابر حکومت سرکوب‌گر و غیر پاسخگو، بر هم‌زننده منافع ملی هستند یا مدافع حقوق فلسطینی‌ها؟^{۳۴} در مارس ۲۰۰۱، دیوان عالی فلسطین،

رأی خود را مبنی بر تعویق انتخابات و کلا صادر کرد. اگر چه این تصمیم با بحران جاری اسرائیل ارتباط داشت، اما به اعتقاد طرفداران جامعه حقوق بشر، تشکیلات خودگردان با اعمال فشار بر دیوان، جهت اتخاذ این تصمیم، در پی مهار کانون در ایفای نقشی فعالتر در نظارت و نقد عملکرد این تشکیلات است. با عنایت به دشمنی آشکار تشکیلات خودگردان با منتقدین خود و نیز توانایی این نهاد در به دست گیری انحصار گفتمان «وحدت ملی»، سازمانهای حقوق بشر این دوره موقت، توانایی خود را در دفاع از فرهنگ حقوق و حاکمیت قانون با مشکلات جدی مواجه دیده اند. علاوه بر این، مسایل فراروی جامعه فلسطین به قدری وسیع و حاد است که سازمانهای حقوق بشر، قادر به نظارت یا مداخله در کلیه اموری که توجه آنان را به سوی خود جلب می کنند، نیستند. اگر چه برخی از این سازمانها، تلاشهایی را جهت علنی ساختن حقوق اجتماعی و اقتصادی مردم انجام داده اند، اما حوزه فعالیت آنان عمدتاً به بررسی تخلفات از حقوق سیاسی و مدنی محدود بوده است. پیامدهای ناشی از این اقدامات گزینشی، آنان را در برابر انتقادات، کاملاً آسیب پذیر کرده است؛ انتقاداتی از این دست که این سازمانها تنها مقلد همتهای غربی خود بوده و یا اینکه آنان با نادیده گرفتن و عدم اولویت دهی به اصلی ترین نیازها و نگرانیهای اکثریت مردم - همچون فقر، بیکاری و خدمات اجتماعی محدود - فرصت ایجاد یک پایگاه قوی مردمی را برای خود از کف می دهند.

استقرار حاکمیت قانون

به منظور شناخت دقیق تر چالشهای فراروی ایجاد نوعی حمایت مردمی از حقوق بشر طی این دوره موقت، ضروری است که چارچوب مفهومی این مسئله را به تاریخ گسترده تر جامعه فلسطین در نواحی کرانه باختری و نوار غزه ارتباط دهیم. در جریان اشغال این نواحی توسط اسرائیل، ساکنان این سرزمینها به طور یکپارچه و متحد به مخالفت با حاکمیت این دولت پرداختند، به گونه ای که هر اقدام تخطی جویانه اسرائیل، تهاجمی وسیع علیه جامعه فلسطین تلقی می گردید. از این رو، گفتمان حقوق بشر در سطح توده مردم به عنوان شکلی از اشکال مبارزه علیه این رژیم، پذیرفته شد. اگر چه انتقادات طرفداران حقوق بشر از تخلفات

اسرائیل در چارچوبهای حقوقی با مرجعیت حقوق بین الملل جای می گرفت، اما در مجموع این انتقادات، حرکتی در جهت اهداف ملی - سیاسی فلسطینی ها به شمار می رفت. پس از گذشت دهها سال از اشغال فلسطین توسط اسرائیل - طی این مدت، قانون نه برای حمایت از فلسطینی ها، بلکه در جهت خلع ید و خلع سلاح آنان تنظیم یافت. تردیدهای جدی در مورد نقش سازنده قوانین به وجود آمده است. در جریان به وقوع پیوستن نخستین انتفاضه فلسطین، حس بیگانگی عمومی با قوانین حاکمه به اوج خود رسید. روشهای دیگری که افراد در حل منازعات درون فلسطین به پیش می بردند یا جنبه فراقانونی داشت، مانند حکمیت جمعی و یا جنبه خلاف قانون، مانند نگهبانی خودگمارده قانون. اواخر دهه ۱۹۸۰، پس از آنکه ناگواری اوضاع در کرانه باختری و نوار غزه به نبردی خونین تبدیل شد، مردم با اتکای بیشتر به «عدالت گروهی» به فضای قانون ستیزی در جامعه دامن زدند، تا آنجا که سازمانهای حقوق بشر - حتی پیش از شروع مذاکرات اسرائیل و فلسطین در سال ۱۹۹۱ - به اعتراض نسبت به اعمال خشونت آمیز فلسطینی ها بر فلسطینی ها و نیز ارتکاب اقدامات ناقض حقوق بشر پرداختند. این سازمانها در ادامه تلاشهای خود، موضعی بی طرفانه اتخاذ نمودند که البته فاقد جذابیت گسترده برای مردم بود، زیرا چنین موضعی با جهت گیری وفاداریهای گروهی مخالفت مستقیم داشت. هنگامی که تشکیلات خودگردان فلسطین شکل گرفت، نظام حقوق توسعه نیافته و نیز جلوه تمام عیار قوانین حقوقی کهنه و متعارض حاکم بر کرانه باختری و نوار غزه، کاملاً زمینه را برای ظهور اقتدارگرایی و بی توجهی به حاکمیت قانون مساعد نمود.

مشکلات و تنگناهای استقرار حاکمیت قانون و ارتقای فرهنگ حقوق در فلسطین را می توان از طریق موضوع مجازات اعدام مورد بررسی قرار داد. به اعتقاد تمامی فلسطینی ها، نقض آشکار حقوق آنان توسط دولت نظامی اسرائیل، هیچ گاه به محکومیت آنان به مرگ منجر نشده است، بدون آنکه اعدامی به حکم دادگاه تعیین شده باشد. (هرچند که اسرائیل از طریق نیروهای امنیتی خود اقدام به اجرای اعدامهای غیرقانونی کرده و می کند.) بر این پایه، مجازات اعدام برگرفته از قانون انقلابی سازمان آزادیبخش فلسطین در سال ۱۹۷۹ می باشد. منتقدان چنین مجازاتهایی، بر این باورند که هیچ گونه مبنای حقوقی جهت وارد کردن چنین

قانونی از لبنان به کرانه باختری و نوار غزه وجود ندارد، به ویژه آنکه وضع این قانون با فرآیند تقنینی جامعه فلسطین ناسازگار است. علاوه بر این، وجود انبوه سوء استفاده ها و مشکلات در دادگاههای امنیتی تشکیلات خودگردان، جایی که تقریباً محل هدایت تمامی محاکم عالی به شمار می آید، تردیدهای جدی در مورد اجرای عدالت حقوقی در مورد متهمین ایجاد کرده است. با این همه، تشکیلات خودگردان فلسطین نیز مانند دیگر حکومت‌های متکی به مجازات اعدام، این قانون را برای مبارزه علیه جرم و جنایت ضروری و مشروع می داند، زیرا مردم نیز خواهان اجرای آن هستند. در ماه مه ۲۰۰۱، تشکیلات خودگردان با اعدام پنج تن از فلسطینی ها، سی و یک تن دیگر را نیز به مرگ محکوم کرد. از این تعداد، بیست و هشت نفر عضو سرویسهای امنیتی بودند. شگفت اینکه این تشکیلات با محکوم کردن برخی از اعضای سرویسهای امنیتی خود با این ادعا که حتی این سرویسها نیز فراتر از قانون نیستند، می کوشد که نارضایی عمومی درباره اندازه و نادرستی سرویسهای امنیتی خود را به نوعی جبران نماید. نبود هماهنگی و نظارت بر روی فعالیت سرویسهای امنیتی، محیط خطرناک و خشونت آمیزی را در نواحی تحت سرپرستی تشکیلات خودگردان به وجود آورده است. برخی از مأموران امنیتی با بهره برداری از قدرت و جنگ افزارهای خود در عین برخورداری از نوعی مصونیت، می کوشند کنترل امور عمومی و خصوصی جامعه فلسطین را به دست گیرند. اگر چه ممکن است مخالفت سازمانهای حقوق بشر با مجازات اعدام، با حمایت‌های گسترده مردمی مواجه گردد، اما مشکل بتوان افکار عمومی را براساس این اصل سنجید. در حقیقت، با توجه به ماهیت اقتدارگرای حاکم بر تشکیلات خودگردان در طول این دوره موقت، برای سازمانهای حقوق بشر دشوار است که مخالفت خود را علناً در میان اقشار مردم اعلام نمایند. اما در مورد وضعیت بی قانونی و اقدامات خشونت بار در نواحی کرانه باختری و نوار غزه - که از مهمترین ویژگیهای زندگی در این نواحی به شمار می آید - تنها نباید تشکیلات خودگردان را مورد انتقاد قرار داد. چنین ویژگیهایی، سابقه ای بس دراز داشته که ممنوعیت از حق رأی هرج و مرج و قانون شکنیهای ملازم با دوران اشغال نیز جزو آن به شمار می آید. علاوه بر این، سابقه آوارگی سازمان آزادیبخش فلسطین در دورانی که مبارزات مسلحانه و وفاداریهای گروهی به

اوج خود می‌رسید، قانون‌گرایی و آشنایی با قانون را کمتر موجب می‌شد. این مسئله در کسب رهبری و حکومت‌داری تشکیلات خودگردان کاملاً جلوه‌گر بوده است. هر چه هنگام تشکیل دولت فلسطین به تأخیر افتد، مسئول کردن تشکیلات خودگردان در برابر موازین بین‌المللی مربوط به دولتها و یا هدایت انتظارات یا حمایت‌های مردمی از ساز و کارها و راه‌حلهای حقوقی، دشوارتر می‌گردد.

نتیجه‌گیری

در طول دوران حیات تشکیلات خودگردان، کسانی که تمام تلاش خود را صرف دفاع از حقوق فلسطینی‌ها و استقرار حاکمیت قانون نموده‌اند، سختیهای بسیاری را در مخالفت با نخستین حکومت فلسطین متحمل گردیده‌اند. اگر چه بارها، سازمانهای حقوق بشر، اقتدارگرایی تشکیلات خودگردان و بی‌اعتنایی آنان به حاکمیت قانون را مورد انتقاد قرار داده‌اند، اما آن دسته از نهادهایی که در حمایت از حقوق بشر و حاکمیت قانون از جایگاه مهمی برخوردار هستند - مانند رسانه‌ها، دادگاهها، احزاب سیاسی، شورای تقنینی فلسطین PLC، کانون و کلا - همگی در برابر اقدامات سرکوب‌گرانه یا مداخله‌جویانه تشکیلات خودگردان موقعیت آسیب‌پذیر دارند. در نتیجه، ما می‌بینیم که توانایی سازمانهای حقوق بشر در جلب حمایت‌های مردمی گسترده و پا برجا از حقوق بشر با موانع شدید روبه‌رو بوده است. با تمام آنچه گذشت، میراث بر جای مانده از جنبش حقوق بشر، همچنان زنده و آشکار در سرزمین اسرائیل/فلسطین باقیمانده است. زبان حقوق بشر همچنان بر گفتمان درگیری میان طرفین درگیر سایه افکنده است و به طور یقین در آینده، موازین حقوق بین‌الملل به ارزیابی گذشته خواهد پرداخت. علاوه بر این، به رغم ترتیبات سیاسی دستخوش تغییر، روابط حاکم، همچنان بر همان اقدامات تبعیض‌آمیز نهادینه شده و ناقض حقوق بشری، استوار خواهد بود. این مسئله متضمن فرصتها - و یا الزاماتی - جهت نگرشی رو به بالا به حقوق بین‌الملل و رو به بیرون به جنبش بین‌المللی حقوق بشر و جامعه بین‌المللی در راستای حمایت از مبارزات محلی حقوق بشر است. پدیداری انتفاضه دوم در اکتبر ۲۰۰۰، موجبات

سازش موقتی را میان تشکیلات خودگردان و سازمانهای حقوق بشر فلسطینی به وجود آورده است. هزینه‌ها و خطراتی که از ناحیه اقدامات خشونت‌آمیز اسرائیل، فلسطینی‌ها را تهدید می‌کند، بار دیگر موجب احیای رسالت اولیه سازمانهای حقوق بشر در نظارت و گزارش‌دهی در مورد نقض حقوق بشر فلسطینی‌ها توسط اسرائیل شده است. تشکیلات خودگردان و سازمانهای حقوق بشر، هر دو در محکوم کردن اسرائیل به خاطر استفاده گسترده از زور و نیز تقاضا جهت تشکیل یک کمیسیون بین‌المللی بی‌طرف، (یعنی غیرآمریکایی) برای بررسی ریشه‌های بحران با یکدیگر همداستان شده‌اند. اما به محض آنکه بحران فروکش می‌نماید - مانند اینکه روزی خواهد کرد - اختلافات میان این دو رقیب، بار دیگر پیرامون همان مسایل حقوق بشر و حاکمیت قانون در فلسطین از سر گرفته می‌شود. □

پاورقیها:

۱. در اینجا منظور از به کار بردن سرزمین فلسطین اشغالی، نواحی اسرائیل، کرانه باختری و نوار غزه است، چرا که این نواحی از هنگام آغاز اشغال اسرائیلی ها در سال ۱۹۶۷ به لحاظ حکومتی، سرزمینهایی یکپارچه بوده اند. اگر چه توجه اصلی این مقاله نیز به حقوق بشر فلسطینی ها در کرانه باختری و نوار غزه مربوط می شود، لیکن موضوعات دخیل در این چارچوب، یکایک اسرائیلی ها و نهادهای آنان را نیز در بر می گیرد.

۲. بنگرید به:

Meir Shamgra, "Legal Concepts and Problems of the Israeli Military Government-The Initial Stage," in *Military Government in the Territories Administered by Israel, 1967-1980: The Legal Aspects*, ed. Meir Shamgar, Jerusalem: Harry Sacher Institute for Legislative Reserach and Comparative Law, Hebrew University, 1982.

۳. بنگرید به:

Menachem Hofnung, *Democracy, Law and National Security in Israel*, Hanover, NH: Dartmouth Publishing, 1996, William O'Brien, *Law and Morality in Isarel's War with the PLO*, New York: Routledge, 1991, Emma Playfair, "Israel's Securty Needs in the West Bank, Real and Contrived," *Arab Studies Quartely*, 10, 1988, pp. 406-23, Itzhak Zamir "Human Rights and National Security," *Israel Law Review*, 23, 1989, pp. 375-406.

4. Lisa Hajjar, *Authority, Resistance and the Law: A Study of the Israeli Military Court System in the West Bank and Gaza*, Berkeley: Unversity of California Press, Forthcoming.

5. Lisa Hajjar, "From the Fight for Legal Rights to the Promotion of Human Rights: Israeli and Palestinian Cause Lawyers in the Trenches of Globalization," in *Cause Lawyering and the State in a Global Era*, eds. Austin Sarat and Stuart Schenigold, New York: Oxford University Press, 2001.

6. Felicia Langer, *With my Own Eyes: Israel and the Occupied Territories, 1967-1973*, London: Ithaca Press, 1975.

7. George Bisharat, *Palestinian Lawyers and Israeli Rule: Law and Disorder in the West Bank*, Austin: University of Texas Press, 1989.

8. Arie Pach, "Human Rights in West Bank Military Courts," *Israel Yearbook on Human Rights*, 7, 1977, pp. 221-52.

9. Mouin Rabbani, "Palestinian Human Rights Activism under Israeli Occupation: The Case of Al-Haq," *Arab Studies Quarterly*, 16, 1994, p. 29.

10. Raja Shehadeh and Jonathan Kutab, *The West Bank and the Rule of Law: A Study*, Geveva: International Commission of Jurists, 1980.

۱۱. به عنوان مثال، در این زمینه نگاه کنید به تلاشهای صورت گرفته توسط وکلای دولت اسرائیل در مخالفت با شیهاده و کاتاب در:

The Rule of Law in the Areas Administered by Israel, Tel Aviv: Israel National Section of the International Commission of Jurists [sic], 1981, and Raja Shehadeh's rejoinder, *Occupier's Law: Israel and the West Bank*, rev. ed. 1985, Reprint, Washington: Institute for Palestine Studies, 1988.

12. David Kretzmer, *Israel and the West Bank: Legal Issues*, Jerusalem: West Bank Data Base Project, 1984, Hillel Sommer, "The Application of the Fourth Geneva Convention in Israeli Law," *Iyunei Mishat*, 11, 1986, pp. 214-28.

13. Joost Hiltermann, "Al-Haq: The First Twenty Years," *Middle East Report*, Vol. 30, No. 214, Spring 2000, pp. 42-44.

14. Association for Civil Rights in Israel (ACRI), *The Legal and Administrative System*, Jerusalem: Author, 1985.

15. Moshe Landau et al., *Commission of Inquiry into the Methods of Investigation of the General Security Services Regarding Hostile Terrorist Activity*, Jerusalem: Israeli Government Press Office, 1987.

16. Stanley Cohen and Daphna Golan, *The Interrogation of Palestinians During the Intifada: Ill-treatment, "Moderate Physical Pressure," or Torture?*, Jerusalem: B'tselem, 1991.

17. Lisa Hajjar, "Sovereign Bodies, Sovereign States and the Problem of Torture," *Studies in Law, Politics and Society*, 21, 2000, pp. 101-34, Allegra Pacheco, ed. *The Case against Torture in Israel: A Compilation of Petitions, Briefs and Other Documents Submitted to the Israeli High Court of Justice*, Jerusalem: Public Committee against Torture in Israel, 1999.

18. Al-Haq, *Punishing a Nation: Human Rights Violations during the Palestinian Uprising*, Ramallah: Author, 1988, idem, *Nation under Siege*, Ramallah: Al-Haq, 1990, Amnesty International, *Israel and the Occupied Territories, The Military Justice System in the Occupied Territories: Detention, Interrogation, and Trial Procedures*, New York: Amnesty International, 1991, Daphna Golan, *The Military Justice System in the West Bank*, Jerusalem: B'Tselem, 1989, Human Rights Watch/Middle East, HRW/ME, *Israel-Torture and Illtreatment: Israel's Interrogation of Palestinians from the Occupied Territories*, New York: Author, 1994, Lawyers Committee for Human Rights, LCHR, *Lawyers and the Military Justice System of the Israeli-Occupied Territories*, New York: Author, 1992.

19. Office of the Military Advocate General (Israel), *Response of the IDF Military Advocate General's Unit to Amnesty International Report on the Justice System in the Administered Areas*, Tel Aviv: Office of the Military Advocate General, 1992, Amnon Straschnov, *Justice under Fire: The Legal System During the Intifada*, Tel Aviv: Yedi'ot Aharonot, 1994, David Yahav, ed., *Israel, the "Intifada," and the*

Rule of Law, Tel Aviv: Israeli Ministry of Defense Publications, 1993.

20. Graham Usher, *Palestine in Crisis: The Struggle for Peace and Political Independence after Oslo*, 2d ed., 1995, Reprint, London: Pluto Press, in association with the Transnational Institute and the Middle East Research and Information Project, 1997.

21. Lisa Hajjar, "Law against Order: Human Rights Organizations and (versus?), the Palestinian Authority," *University of Miami Law Review*, Forthcoming 2001

22. Rema Hammami, Salim Tamari, and Jamil Hilal, "Civil Society in Palestine", Unpublished Paper, 1999.

23. George Giacaman, "Popular Movements and Democratic Transformation," *News from Within*, 16, 2000, pp. 21-24, Rema Hammami, " NGOs: The Professionalisation of Politics," *Race and Class*, 37, 1995, pp. 51-63, Majed Nassar, "Palestinian NGOs: Prospects in the Post-Oslo Era," *News from Within*, 14, 1998, pp. 13-14, Ahmaed Nimer, "From Mobilizers to Service Providers: NGOs and the Left in Palestine," *New From Within*, 13, 1997, pp. 9-11.

24. Hammami, Tamari, and Hilal, *Ibid.*

25. Giacaman, *op.cit.*, p. 22.

26. Bahey El Din Hassan, "The Credibility Crisis of International Human Rights in the Arab World," *Human Rights Dialogue*, 2d ser., No. 1, New York: Carnegie Council on Ethics and International Affairs, 2000, pp. 9-10.

27. Stephen Bowen, ed., *Human Rights, Self-Determination and Political Change in the Occupied Palestinian Territories*, The Hague: Kluwer Law International, 1997.

28. Tony Evans, ed., *Human Rights Fifty Years on: A Reappraisal*, Manchester and New York: Manchester University Press, 1998.

29. Abdullahi An-Na'im, "Problems of Dependency: Human Rights Organizations in the Arab World," *Middle East Report*, Vol. 30, No. 214, Spring 2000, pp. 20-23, 46-47.

30. Julia Pitner, "NGOs Dilemmas," *Middle East Report*, Vol. 30, No. 214, Spring 2000, pp. 34-37.

31. Rema Hammami, "Palestinian NGOs since Oslo: From NGO Politics to Social Movements?" *Middle East Report*, Vol. 30, No. 214, Spring 2000, pp. 16-19, 27-48.

32. Hammami, *Ibid.*, p. 8.

33. *Ibid.*, p. 19.

34. Special Section on Crisis in the Palestinian Bar Association, *People's Rights*, No. 40, 2000.

۱۹۸